

# اخلاق - فرهنگ - سیاست و آزادی

در میان عللی که به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر شد، می توان ردپائی هم از مقوله «اخلاق» را سراغ گرفت؟

ناسازگاری درونسی نظام سرمایه داری و اقتصاد آزادی (کاپیتالیسم) می تواند ارتباطی با «اخلاق» داشته باشد؟

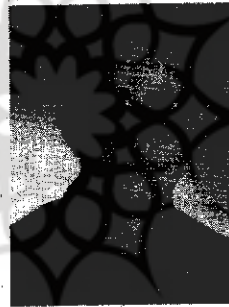
اگر «اخلاق» و «اخلاقیات» را سطحی و براساس تعاریف کلاسیک مدنظر قرار دهیم طبعاً جستجو برای یافتن ارتباطی میان «اخلاق» و مقولاتی نظیر معضلات فلج کننده نظام اقتصاد آزاد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خالی از وجه می نماید. اما اگر «اخلاق» و همراه آن «فرهنگ» را از منجرای منطق علمی مورد ارزیابی قرار دهیم درمی یابیم نه تنها ناتوانی دنیای سرمایه داری در حل مشکلات روزافزون خود، و فروپاشی اتحاد جماهیر ناشی از نادیده انگاشته شدن قانونمندیهای «اخلاق» و «فرهنگ» است، بلکه بسیاری از ناهنجاریهای حاکم بر مدنیت کنونی بنی آدم نیز ریشه در از هم گسیختگی اخلاقی و فرهنگی دارد.

نویسنده این مقاله، با نثری روان و بیانی ساده، پیچیده ترین مباحث علمی و فلسفی را در ارتباط با موضوع مورد بحث به یاری گرفته تا تصویری واقعی از «اخلاق» و «فرهنگ» و اثر تعیین کننده آنها بر زندگی مادی و معنوی جوامع ارائه دهد.

نوشته امیرحسین فرزانه

هر زمان که مسایل اجتماعی مطرح می شود صبر و قرار از کف می دهیم و با حرارت و شوق وافر پایه های بلند اخلاق و فرهنگ را با بیانات و جملات بلیغ می ستاییم و بحث این دو مفهوم را رکن رکن سعادت و پیشرفت جامعه بزمی شماریم. جذبه و کششی که در اخلاق و فرهنگ نهفته است، و بحث های فلسفی گوناگونی که دو این پاره پاره شده است، و خصوصاً غور در ادبیات کهن فارسی که سرشار از تذکرات اخلاقی است ما را قانع کرده که همان مصادیق فلسفی و ادبی و دستورات اخلاقی برای تبیین ذات و تحقق این دو مقوله کافیست. حال آنکه غافل مانده ایم که بدون شناخت ساختار و سازمان (منظوره) از سازمان همان ارتباطات و قوه حیاتی جامعه است (اخلاق و

فرهنگ نمی توان به حقیقت آنها پی برد و الگویی علمی و منطبق با روش تحقیق در علوم ازین مفاهیم ساخت و آنها را در نهاد جامعه جایگیر کرد و زمینه رشد و نمو شان را فراهم آورد. این که بگوییم اخلاق همان فضایل معنوی و تهذیب نفس و تکلیف و کلید باب رستگاریست و اینکه فرهنگ همان سنن و آداب و محصولات خلافت ذهنی و روابط مدنی افراد و اصلاً همان علم و معرفت و برکات آنهاست، ما را در غنا و اعتدالی اخلاق و فرهنگ مددی نمی رساند و گرهی از مشکلات اجتماعی ماست نمی گشاید و باز سنگین ناهنجاریها و نامالیمات را سبک نمی کند. پس چاره ای نیست جز آنکه به شیوه متکی بر منطق علمی [متدولوژیک] این دو مقوله را تحت مطالعه درآوریم و از راز ساختاری و سازمانی آنها آگاه شویم.



می دانیم که زادگاه اخلاق و فرهنگ جامعه است و بشر هم که خود سازنده جامعه است در طول حیات تاریخی خویش آگاهانه یا ناآگاهانه در ذیل جامعه زیسته و تحت تأثیر تکامل و تحولات آن قرار داشته است. لذا صواب آنست که نخست به بنیین هیأت و سازمان جامعه چیست و مصالحش کدامند و مفاهیم اخلاق و فرهنگ در کجای این تار و پود اجتماعی قرار می گیرند. می دانیم که هر موجود زنده ساختمانی سیستمی دارد و مراحل تکاملی را طی کرده است.

مشاهده می کنیم که جامعه نیز بنحو مشهودی از مراحل ساده ساختاری و سازمانی به درجات بس پیچیده زیستی و اجتماعی رسیده و بهمین دلیل، کلی است زنده و نوعی سیستم ارگانیک محسوب می شود. هر سیستم از اجزاء لازمی مرکب است که به نحو جامع سازمانی [پاسیستیک] با یکدیگر ارتباط دارند و ازینراه حیات سیستم را تأمین می کنند. بدیهی است دزجه دقت ارتباطی در انواع سیستم های زنده یکسان

نیست و این فقره به کیفیت اجزاء سیستم بستگی دارد. اجزاء جامعه را مفاهیم ساختاری (آنا تومیک) و سازمانی (فیزیولوژیک) تشکیل می دهند. بعضی مفاهیم اجتماعی بتدریج و در طول تاریخ از دل جامعه زاده می شوند؛ چون خانواده و سنن و عادات و اعتقادات و رفتار عمومی و احتمالات. بعضی از آنها ساخته و پرداخته انبای نوع است و به همین جهت رشد و توسعه آنها هنگامی میسر می شود که تحت اداره مؤسسات و انجمن های مربوط بخود قرار گیرند. این مفاهیم عبارتند از صنعت و کشاورزی و بازرگانی و علم و تکنولوژی و طب و تعلیم و تربیت و امثال آنها. مفاهیمی را که بر سنبل مثال ذکر کردیم جملگی واجد جنبه ساختاری اند. ضمن آنکه مفاهیم یاد شده بمتابه سیستم های فرعی بکار خود می پردازند باید بین آنها ارتباطات سازگار و متعادل نیز بوجود آید تا حیات و بقای کل اجتماعی میسر شود. انجام این مهم ارتباطی را قوانین و مقررات و سیاست ها و برنامه های عمومی بر عهده دارند که آنها را مفاهیم سازمانی می نامیم. این مفاهیم باید نیازهای طبیعی سایر اجزاء جامعه را برآورده سازند تا دستگاه جامعه بتواند با صرف حداقل انرژی به وظایف عادی خود بپردازد. اما برآوردن این نیازها و سازگار کردن ارتباطات ساختاری، با توجه به اضل تقسیم طبیعی کار، بدون مفاهیم حقوق و آزادیهای مدنی امکان پذیر نیست. ازین لحاظ مفاهیم سازمانی اعم از قوانین و سیاستها و استراتژیها باید به مفهوم آزادی میدان عمل و جولان بدهند و در کلیه وجوه حق مردم را در تعیین سرنوشت خویش مؤکد سازند.

پس واضح است که مفاهیم معتبر اجتماعی بنا بر قاعده سیستمی فقط در روابط سازگار با یکدیگر می توانند در بدنه جامعه ریشه بدوانند و رشد کنند، چنانکه رشد مفاهیم علم و صنعت و تحقیق و انشاء (بنده تحقیق و انشاء را معادل انگلیسی Research and Development آورده ام) و تکنولوژی و تعلیم و تربیت و سایر مفاهیم معد تکامل و پیشرفت جامعه، اجتماعاً و متفقاً امکان پذیر است و نه پاره پاره و جدا جدا. مفاهیم هرچه باشند محصول تاریخند و عمری دارند. بنابر اصل ثبات و تحول Mutability and immutability مفاهیمی که مفید به حال جامعه باشند باقی می مانند و آنها که اعتبار خود را از

دست می‌دهند رفته رفته از میان می‌روند و مفاهیم مفید تازه‌ای جانشین آنها می‌شوند و این فقره به درجه تکامل و پیشرفت جامعه مفروض باز بسته است به نحوی که استحکام و توانگری هر جامعه را می‌توان از موازنه مفاهیم معتبر و نامعتبر آن جامعه قیاس کرد. حال پس از این مقدمه گوییم بروز هرگونه ناسازگاری و ناهماهنگی در ارتباطات ساختاری جامعه به ظهور اصطکاک‌ها و مقاومت‌های داخلی و

## در دولت شوراهای ارزشهای متنوع فردی جای خود را به ارزشهای مطاع دولتی دادند؛ دولت شد حاکم مطلق و مردم مطیع و متقاعد

سنایی به همین آدمیانست:  
 نفس را اندر گرفت و خوردن هر رنگ و بوی  
 ای برادر نیست جز فعل سگ و رأی خری  
 شیر تر بوسد بخرمت مرد قانع را قدم  
 پیره سگ خایید بدندان پای مرد هردری  
 آنان که از گردن‌ان و زورمندان بودند  
 گوششان باین تازیانه‌های سلوک بدهکار  
 نبود و با تظاهر و تملق که با هیچ برکت  
 اخلاقی سازوار نیست مسأله را رفع و رجوع  
 می‌کردند و آنها که محروم بودند یا

به ورطه شقاوت در می‌غلطیدند یا با غم و اندوه روزگاری بسر می‌آوردند. ما درین مبحث از ذکر خصال و صفات فردی که خصوصیات ارثی و ژنتیکی دارد خودداری ورزیدیم زیرا به ما نحن فیه بدون ارتباط است. همین قدر می‌گویم در اوضاع و احوالی که همای سازگاری در قطر تا قطر جامعه سایه افکند خصال پسندیده تقویت می‌گردد و خصال ناپسند تضعیف.

### ارتباط اخلاق با فرهنگ

شاید پس از همه اینها که گفتیم ایراد بگیرند که تا دنیا بوده غم و ناکامیها و زشتیها جفت شادیها و کامیابیها و زیباییها بوده و خواهد بود و عوضی ندارد و آن اخلاق که مورد بحث ماست زندگی را یکنواخت و کسل‌کننده می‌سازد و چشمه ذوقیات را می‌خشکاند و طایر آرزوها را پر بسته می‌نماید. مصدر این قبیل ایرادات خوی و عادت ما به تداوم زندگی جاری و ناخشنودی از تحول، یا پای‌بندی ما به علائق ایده‌نولوژیکی است که چشم بصیرت را تیره می‌سازد. مدعای ما آنست که فارغ از حب و بغض به بداهت چه منطقی و ذوق مستقیمی لزوماً بشر باید از ورطه‌ای به ورطه دیگر درغلند و مقارمتش در مقابل مستکاران درهم شکند و ظلم ظالم و آلام عشق مردود و وقاحت منصب‌داران و خفت‌های زمانه و درنگ‌های دیوانه را تحمل نماید؛ تا ازین تراژدی یا فاجعه بشری مشاهیر و نوابغ عرصه هنر و ادبیات و موسیقی صحنه‌ها و آثار بدیع بیافرینند و ما را سرشار از حظ و لذت نمایند. بشر را از حق حصول خیر و سعادت دنیوی یعنی همان اخلاق، محروم جبری دانستن، دلسوزی ظالمانه است!!؟

نباید از یاد ببریم که انسان چه بنا بر حکمت بالغه الهی و چه از لحاظ نظریه نشو و ارتقاء انساب و اکمل موجودات کرة ارض است. چنین موجود مقبول دیشعوری حقارچایش بهشت عدن است نه عرصه بیم و هراس و حرص و آز. بگذاریم مقوله تراژدی از دفتر علم الجمال "Aesthetics" حذف شود و بشر راه

اجتماعی اولیه بدون این که درس اخلاق خوانده باشد جز با راستی و درستی و دوستی، نمی‌توانست مشکلات مالایطاق معاشی و طبیعی را تحمل کند و زنده بماند. بتدریج که روابط ساختاری اجتماع رو به ناسازگاری گذارد و نازاستی و نادرستی و دشمنی مجال بروز و سرکشی یافتند، بشر خود را با دشمن تازه‌ای روبرو دید و بشناختن و دفع آن آغاز کرد. طی این مرحله است که وی به مفاهیم متضاد آنها یعنی راستی و درستی و دوستی پی می‌برد و به تحسین آنها می‌پردازد. همانگونه که انسان پس از بروز دردی به سلامت خود واقف می‌شود همو نیز پس از بروز و شیوع ضد اخلاقیات بیاد مفاهیم اخلاقی می‌افتد. اخلاق هواست که مغزح ذاتست و متمدن حیات و دیدنی نیست و توانگری جسم و روح است که آتم ابواب سعادتست، و حسن کردنی نه اخلاق روانی کار و نظم دستگاه جامعه است. اینی بشر به علل علائق ایده‌نولوژیکی و طبقاتی و عدم توفیق در تحقق اخلاق در بسبب جامعه مفاهیم دستوری اخلاق (Normative morality) را ساخته و آن را مبنای درس و بحث و ضمانت اجرای قوانین قرار داده تا شاید شدت وحدت اصطکاک‌ها و ناهنجاریهای اجتماعی نقصان یابد. این روش غیر متدولوژیکی و نظایر آن عملاً اخلاق را از محل و مجرای سازمانی و طبیعتش خارج کرده و بدان صبغه و خصوصیات ذهنی و غریزی، و تکلیف و مطلق و ما قبل تجربه a priori یا علم قبلی و اصالت نفع داده و ناتوانش کرده است. چنین اخلاقی همیشه با وسوسه ارتکاب ضد اخلاق همراه است و با نوعی تظاهر و سازشکاری Conformism قرین. هنگامی که مقاومت اخلاقی مقهور ناسازگاریها، و ذهن اسیر وسوسه گردد لاجرم رعایت موازین اخلاق نوعی بلاهت و بی‌جربزگی تلقی گردیده، ضد اخلاق سر از نهانگاه برداشته میدان را قبضه می‌کند. اگر از شمار معدودی افراد بگذریم اکثر اینای نوع از هنگامی که با بهای دوره تناقض‌آمیز روزگار و هنگامه ناسازگاریها مفتوح گردید از زیر بار قبول معیارهای اخلاقی شانه خالی کردند. خطاب

ساختاری در اجزاء و بین اجزاء منجر می‌شود. که تعبیر اجتماعی آنها نارضایی و ضد اخلاق است و طبیعی است هرچه بر شدت و دامنه ناسازگاریهای ارتباطی افزوده شود، مفاهیم غیراخلاقی نیز دامنه و شدت بیشتری می‌گیرند و آفت و نقصان انرژی اجتماعی تسریع می‌گردد. مفاهیم ابتر تظاهر و ریا و تزویر و دروغ و بی‌عدالتی و حق ناشناسی و بی‌قیدی و تملق و چاپلوسی و تحدید آزادی و سوء استفاده مالی و طرد و هتک و انواع دیگر ناهنجاریهای اجتماعی با تمام مصائبی که برای اینای نوع فراهم آورده، مصدرشان همان ناسازگاریهای ساختاری جامعه است. مسأله وراثت و طینت فردی مطرح نیست. جز در مواردی استثنائی، کودکی که از مادر زاده می‌شود بطور قطع و یقین حامل ذاتی چنان مفاهیم ابتر و مخل سلامت جامعه نیست. پس از آنکه کودک بزرگ شد و پا به صحنه اجتماع گذارد و رفته رفته ناسازگاریهای شاق جامعه را حس کرد و برای العین دید، به ضد اخلاق خو می‌گیرد، درستی را مایه غبن خود می‌شمارد و به نیرنگ متوسل می‌شود. درمان درد را در جامعه باید جستجو کرد و نه در ذهنیات و وجدانیات اینای بشر- این مطلب آقدر درست و روشن است که از وجهی اختلاف بین جوامع را از درجه نسبی توافق ساختاریشان می‌توان شناخت. ساختار هرچه سازگارتر، فریتر و هرچه ناسازگارتر، نوازتر. ازسزاه به سهولت درمی‌یابیم که تقلیل مفاهیم غیراخلاقی همان تعالی و توانگری اخلاقیست و هر دو به نسبت معکوس، به یکدیگر مرتبطند. و از همانجا نتیجه می‌شود که اخلاق و سازگاریهای ساختاری بیک معنی و به یک هدف در جامعه عمل می‌نمایند و ما دو لفظ را برای یک معنی بکار می‌بریم و اخلاق چیزی نیست جز همان سازمان یا سازگاریهای ارتباطی و ساختاری جامعه که مصدر حیات و سلامت کل اجتماعی است. قضیه را به نحو دیگری بنگریم: بشر از سر تقنین یا عاقبت‌اندیشی و سعه فکر نبود که بی‌مقدمه مقوله‌های اخلاقی راستی و درستی و دوستی و غیره را جعل کرده و آنها را لایق مباحث فلسفی کرده باشد؛ بشر

سلامت پیش گیرد. عظمت و توانگری ذهن و قوه خلاقه بشری آنگاه واقعاً جلوه ظهور می یابد و اعجاز می کند که ناسازگاریها از بسبب جامعه رخت برینند و مجال اندیشیدن و کسب کمالات نه بطریق معمول از برای خواص بل از برای عامه فراهم آید و جولان استعدادها بر سر تاسر جامعه سایه افکند و میوه هایش نصیب همه مردم گردد. بگذاریم ریشه های تعارضات و نامردمیها بخشکد و آزادیها و تنوع و تعالی ارزشها و شادمانیها بذر امید را در دلها بپزورد و فصل تازه ای در قوانین علم الجمال گشوده شود:

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

حال که دانستیم اخلاق همان سازمان یا رابطه سازگار در سلسله ساختار اجتماعیست، می توان براساس امکانات موجود و بالقوه مملکت و با توجه به درجه پیشرفت کشور مدلی ترکیبی از جامعه ساخت و ضوابط اخلاق را آنطور که در سطور پیشین آمده است در آن بکار بست و متمکن کرد.

### حال به بینیم ساختار فرهنگ چیست

اخلاق یا فرهنگ ارتباط نزدیک دارد. گفتیم ساختار جامعه از مفاهیم و ارتباطات بین آنها ساخته شده است. اما مفاهیم به یک اندازه اعتبار ندارند و به یک اندازه در ساختار جامعه جا نمی افتند. قضا و قدر مفهومی متمد پیشرفت نیست و اعتبار معرفت شناسی ندارد با این حال در بعضی جوامع عمیقاً جایگیر شده و مردم را مسحور و مجذوب نموده است. در جامعه دیگر مفهوم علم ریشه دوانده و جزء مهم آناتومیک را تشکیل داده است. می دانیم هر دو مفهوم به مدد سایر مفاهیم دامنه فعالیت خود را توسعه می دهند. ظلم و ناتوانی میدان عمل قضا و قدر را وسعت می بخشد: بقول حافظ:

از کوران تا بکران لشکر ظلمست ولی

از ازل تا به ابد فرصت درویشانست

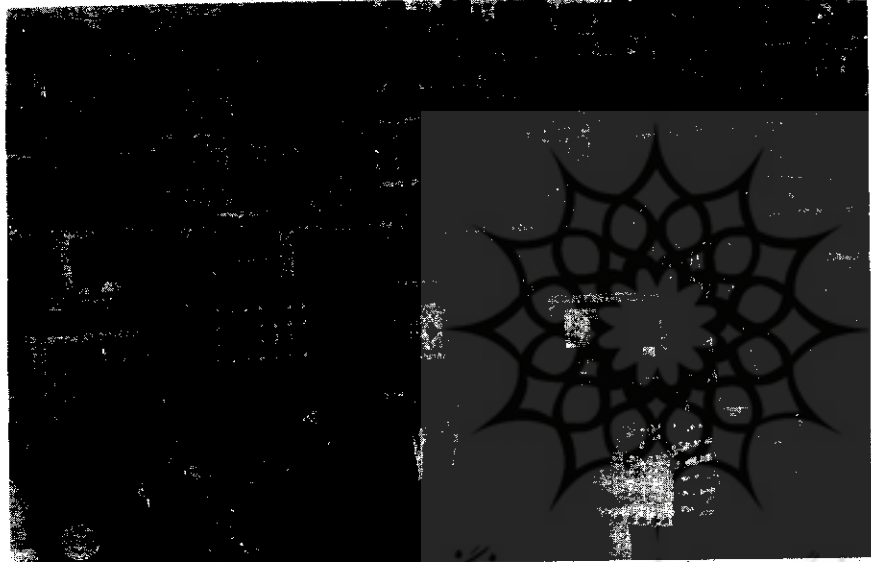
و آزادی، غرضه جولان علم را نیک گسترده می کند. بهر تقدیر واقع امر اینست که هر مفهوم اجتماعی که در ساختار جامعه خوب جایگیر شده باشد، شوق و علاقه مردم را حول خودش برمی انگیزاند و هر کس را بنابر استعدادش به فعالیت های گوناگونی که با خصوصیات مفهوم بستگی دارد تحریض می کند و شالوده شخصیت ها را می ریزد و به جلوه ظهور می رساند. عینیت یافتن آن شور و حرارت ها و علاقه ها و پرداختن به کار و کوشش همان چیز است که بدان ارزش اجتماعی اطلاق می کنیم. ارزشها محصول مفاهیم اند.

مثالی از همان علم می آوریم. در جامعه ای از جهت تاریخی مفهوم علم خوب متمکن و جایگیر

شده است. درین حالت شوق و علاقه مستعدان کسب علم و پرداختن به مسائل علمی بالا می گیرد. علما و محققان علمی و سایر کسانی که در جاذبه علم قدم برداشته اند بنابه مراتب کوششهای خود به شهرت و مقام و ثروت می رسند و جامعه را از برکات و ثمرات علم برخوردار می کنند. این جریان درباره سایر مفاهیم چون صنعت و تکنولوژی و کشاورزی و هنر و ادبیات و موسیقی و ورزش و غیره نیز به حقیقت می پیوندد اما اگر در جامعه دیگری مفهوم درست هضم نشده و گلوگیر شده باشد، علم نمی تواند منشاء بروز و صدور ارزش اجتماعی گردد و میوه ای بیار آورد. در چنین جامعه ای عبارت «فلان کس چسب فضلش را می خورد» یا شبیه این عبارت، راه به امثال سایه پیدا می کند و نقل مجالس می گردد. این معنی در مقدمه این خلدون ترجمه مرحوم پروین گنابادی به عبارات

ارزشها می گردد.

پس مفاهیم آزادی و علم و هنر و ادبیات و موسیقی و تعلیم و تربیت و مدیریت و طب و تحقیق و انشاء و سرمایه و پس انداز و صنعت و کشاورزی و حقوقی و بهره دهی Productivity و غیره در مجموع ارتباطات سازگار و اصالت معرفت شناسی خود قادرند که بذر ارزش های مفید گوناگون را در مهد جامعه بیفشانند و لکومونیو پیشرفت را به حرکت اندازند. مفهومی که پشتوانه اتحاد با سایر مفاهیم را نداشته باشد عقیم می ماند و ارزشی بیار نمی آورد. تأکید می کنیم مدیریت علمی جامعه و مسأله پیشرفت قضیه ای جامع الاطراف و با جوانب گوناگون است که در تمام مراحل طراحی و اجراء و حتی در پایین ترین سطوح اجتماعی باید جامعیت سازگار ارتباطی را حفظ نماید. حال گوییم که غنا و گسترش ارزشهای



روشنتری آمده است.

... و بدین سبب گفتیم که فروتنی و چالپوسی از درجات بدست آوردن جاه است و جاه مایه سعادت و وسیله روزیست... و از اینجا در میان مردم معروفست که می گویند دانشمندان کامل از بخت و اقبال محرومند و بهره ای که از دانش دارند بحساب روزی آنان آمده است. و بهره آنان از بخت و کامرانی همان دانش و معرفت آنها مقرر گردیده است... صفحات ۷۷۴ و ۷۷۶

امروز که هفتصد سالی از تصنیف این کتاب مستطاب می گذرد، در ممالک عقب مانده قدر علم و دانش از آنچه این خلدون متعرض آن شده بالاتر نرفته است و بار ارزشی نگرفته. تکرار می کنیم هر مفهوم معتبریکه در سلسله ساختار جامعه جفت سایر مفاهیم مُعد پیشرفت جا افتاده باشد مصدر بروز ارزش و گاه

سازی و معنوی اجتماعی که واجد اعتبار معرفت شناسی Epistemologic باشند، استعدادها را از بند بی قیدی و کاهلی و اجبار می رهاند و پررسته می کند و سلسله علایق را می جنباند و لباس شخصیت مستقل بانسان می پوشاند و بین ارزشهای متنوع فردی و ارزش های کلی حاکمیت انس و الفت ایجاد می نماید و ازین راه بر یک مشکل مزمن و عظیم تاریخی یعنی اختلاف فرد و جامعه و تقدّم غیر علمی یکی بر دیگری فایق می آید و راه را برای سازگاریهای اجتماعی هموار می کند. از همین جا می توان استنباط کرد که یکی دیگر از معیارهای تشخیص جوامع از یکدیگر همان درجه کثرت و تنوع ارزشها و حدود سازگاری آنها با ارزش های حاکمیت دولتی است. از آنچه گفتیم به آسانی درمی یابیم که مجموعه ارزش های مادی و معنوی که خصوصیات فردی و کلی هر جامعه و هر



ملتی را مشخص می‌نماید و قدر آنها را معلوم می‌دارد همان فرهنگ جامعه است و فرهنگ یعنی مجموعه ارزش‌ها. ارزشهای مفید و معتبر جوامع بشری در هم می‌آمیزند و رشد و نمو می‌کنند و در هر دوره تاریخی آینه تمام‌نمای فرهنگ همان دوره می‌گردند. ارزش‌ها که فعال شدند و مردم را بکار و کوشش واداشتند تمدن را می‌سازند. پس تمدن هر ملتی تجسم مادی فرهنگ آن ملت است. تمدن محصول فرهنگ است و هر جامعه‌ای که

بخواهد از تمدن بالاتری بهره‌مند شود باید بر غنا و اعتبار فرهنگ خود بیفزاید. فرهنگها برغم اختلافاتشان با هم تعارض ندارند بلکه درجانی دارند و متحول می‌گردند. درینجا معترض این نکته می‌شویم که ناآرامی‌ها و جنگها اساساً زاده‌ناسازگارهای ساختاری و سازمانی جوامع بشری می‌باشند و لاغیر. اینک با شناخت ذات و ساختار فرهنگ ساختن الگویی از فرهنگ امکان‌پذیر است و چگونگی تعالی آن فراره‌ها.

### دولت شوراها... بحران سرمایه‌داری

با تذکار دو واقعه و مثال تاریخی در باب عملکرد جامعه این بحث را به پایان می‌بریم. می‌خواهیم شاهد و دلیل بیاریم که بروز اختلال در کار سیستم جامعه گاه تا چه پایه ممکن است مصیبت‌بار شود. حکومت اتحاد جماهیر شوروی یک حکومت مارکسیست لنینیستی بود. اساس این حکومت ایده‌نولوژیکی را لغو مالکیت خصوصی و محو طبقات اجتماعی یا پرولتریزه کردن جامعه چندین ملتی تشکیل می‌داد. مارکسیسم نظریه‌هایی را در باب تحولات نظامهای اقتصادی و اجتماعی مطرح کرده بود که وجه من‌الوجه با انقلاب پرولتاریایی سازگار نبود. به موجب نظریه اصلی، هر نظام تازه‌ای در بطن نظام حاکم که ارکانش پوسیده شده و از کار افتاده باشد زاده می‌شود. تحول سیستم فنودالی و زاده شدن سیستم سرمایه‌داری از همین جریان تبعیت می‌کرد. اما چون امکان‌پذیر نبود که نظام پرولتاریایی در بطن نظام کاپیتالیسم دوره رشد اولیه را بگذراند و پا به صحنه تاریخ بگذارد. انقلابیون هوادار مارکسیسم لنینیسم، فرضیه‌ای جعل کردند که بر خلاف سیر تاریخ، پرولتاریا به جبر و به زور حاکمیت خود را برقرار می‌کند. غافل از این که هیچ تکاملی به جبر و به زور و به دلخواه و هیچ انقلابی بدون لازمه‌ها و آمادگی‌های قبلی تحقق نمی‌یابد و خصوصیات تاریخی پیدا نمی‌کند. این فئره از بزرگترین خطاهای اجتماعی باصطلاح سوسیالیست‌های علمی بود. ارتکاب چنان

## اقتصاد آزاد جامعه را کورکورانه به دنبال خود می‌کشاند، عرصه زندگی را بر جامعه تنگتر و خود را ناتوانتر می‌کند

«اجتماعی» آرایش داده‌اند بیفکیم. نظام سرمایه‌داری که به لکومونیو پیشرفت تاریخ شهرت یافته و خالق بسیاری ارزش‌های مادی و معنوی بوده اینک به مشکلات مالایطاقی مواجه شده که ما ذیلاً و باختصار بذکر و علل آنها می‌پردازیم. گسترش بی‌سابقه دامنه بیکاری و رکود و تورم خرنده و نقصان قوه خرید و شدت یافتن ناهنجاریهای اخلاقی گریبان اقتصاد آزاد را گرفته است و تسمه از گرده‌اش می‌کشد. تشدید رقابت باعث شده است

که بیکاری و بیکار کردن و تقلیل حمایت‌های اجتماعی بصورت جزء مهمی از آداب اقتصاد آزاد درآید.

دول ممالک صنعتی ضمن حمایت تام و تمام ازین آداب نسبتاً تازه و مخرب اجتماعی نگران عواقب سوء آن نیز هستند ولی ناسازگاری درونی اقتصاد آزاد راه را بر هر چاره‌ای بسته است. آنجا هم که با بی‌پندار کردن مقررات شغلی صحبت از ایجاد شغل‌های تازه به میان می‌آید می‌دانند یا غافل مانده‌اند که غالب شغل‌های تازه پایه و اساس مفید اقتصادی ندارد و درآمد ناشی از آنها کفاف معاش معمولی را نمی‌دهد. با همه این احوال اقتصاددانان و مدیران مؤسسات بزرگ مالی و صنعتی هشدار می‌دهند که افزوده شدن بر غده شاغلان یا باصطلاح رونق گرفتن بازار شغل موجب ترقی توهم می‌گردد که مهار کردنش مشکلی بر مشکلات می‌افزاید و درمان دردناکتر از درد می‌شود. عجب اوضاعی!! جهت تخفیف آلام بیکاری تمثیلی ساخته و می‌گویند هم چنانکه دوره حیات و بقای حیوانات خرنده ما قبل تاریخ (دایناسور =

خطای فاحشی اصلاً نمی‌توانست ارتباطات ساختاری نه در هر جمهوری و نه در جماهیر شوروی بوجود آورد و نیاورد. اصل اول انقلاب پرولتاریایی ایجاد جامعه بدون طبقه از طریق امحاء مالکیت خصوصی بود.

اما مالکیت خصوصی همان مفهوم تقسیم کار است که به اجزاء جامعه شخصیت می‌بخشد و انجام وظیفه آنها را میسر می‌سازد. دولت شورواها با لغو مالکیت خصوصی همانطور که انتظار می‌رفت جامعه را به قیمت نابود کردن اجزاء لازم حیات سیستمی، یک پارچه و پرولتریزه کرد یعنی بی‌اندام کرد و زهر تبعات آن را به جامعه شوروی چشاند. ارزش‌های متنوع فردی جای خود را به ارزش‌های یک دست مطاع و متع دولتی دادند. دولت شد حاکم و مختار مطلق و مردم مطیع و متقاد، و آزادی از برای دولت که خود جزئی از جامعه است وجود داشت و تکلیف و اطاعت از برای مردم. مفاهیم اجتماعی را دولت جعل می‌کرد ولی موافق میل مردم نبود و در جامعه جذب نمی‌گردید.

با چنان پراکندگی ساختاری و ارتباطی دوام حاکمیت جز با تبلیغات گسترده و اعمال زور امکان‌پذیر نبود. دولت شورواها دولت مستعجل بود و ضامن بقای کوتاهش همان فشار اسفداد و دیکتاتوری بود و پس اجزاء و ارتباطات ساختگی و ناجور جامعه چه در هر یک از جمهوریه‌ها و چه در کل جماهیر بنر مقاومتشان افزوده می‌شد و بیش از پیش از یکدیگر می‌گسستند.

بدیهی می‌نمود که افت انرژی اجتماعی، یا به زبان ترمودینامیک افزایش آنترپی Entropy به درجه‌ای خواهد رسید که سیستم چون ساعتی که کوکش تمام شده باشد از کار بیفتد. تجزیه کشور شورواها قسمت محتوم آن نظام بود که اتفاق افتاد. چنانست علت ارگانیک، فروپاشی کشور شورواها، هر علت دیگری که از برای این واقعه بیاروند باید آن را از علل مشذده فرعی دانست و لاغیر.

نظری هم به اقتصاد آزاد که آن را با افزودن صفت

اشکار میان مفاهیم اقتصادی چیست. می‌دانیم در هیچ سیستم زنده‌ای نه کل را بر جزء و نه جزء را بر کل تقدم و تحکمی نیست و سلامت سیستم صرفاً به سازواری و تعاون ارتباطات اجزاء بازبسته است. در نظام سرمایه‌داری، اقتصاد که جزئی از جامعه است بر کل اجتماعی حکومت مطلقه می‌کند و انجام وظیفه سایر اعضا را تابع عوارض فراز و نشیب‌های غیرطبیعی و ناهماهنگیهای ذاتی خود می‌نماید. این قره مهم‌ترین علت وسعت و شدت یافتن مشکلات و درماندگی نظام سرمایه‌داری در حل آنها می‌باشد. اگر اقتصاد را از لحاظ اهمیتی که دارد قلب جامعه فرض نمایم باز چون قلب باید کار کند و مدت انجام وظیفه سازمانی سایر اعضا شود نه آنکه بر دیگر اعضا حکومت براند. سازواری ارتباطی اقتصاد را نه بر مبنای امیال فایده‌گرددانگان اقتصاد بل بر اساس برآورده ساختن نیازهای ارتباطی سایر اعضا می‌توان تأمین کرد. اقتصاد آزاد که ازین قاعده عام سیستمی پیروی نمی‌کند و آن را مختل فرمانروایی خود برمی‌شمارد و باین قسم جامعه را کورکورانه به دنبال خود می‌کشانند، صلاً عرصه زندگی را بر جامعه تنگ و تنگتر و خود را ناتوانتر می‌نماید.

اقتصاد آزاد یکرز از سر ناچاری شناور کردن قیمت ارزها را تنها چاره ثبات و رونق اقتصادی اعلام می‌کند و روز دیگر تثبیت ارز را، یک روز تنوع Diversification محصولات یک مؤسسه بزرگ را ضمان بقای سلامت آنها برمی‌شمارد و روز دیگر پرداختن و اکتفا کردن به ساخت یک محصول را، یکرز دلیل می‌آورد که تجاوز حجم بیکاری از صدی سه نیروی فعال باعث آفت قوه خرید و تنزل تقاضای عمومی می‌گردد و مکانیسم بازار را مختل می‌نماید و روز دیگر در اوضاعی که حجم بیکاری در بعضی از ممالک صنعتی به بیش از صدی دوازده رسیده، دلیل می‌تراشند که افزوده شدن بر عده شاغلین سلسله تورم را می‌جنبد که مهار تورم از خود تورم یعنی علاج از درد سخت‌تر و دردناک‌تر و بدعاقبت‌تر است. امروز در نتیجه ناسازگارتر شدن ساختار و سازمان اقتصاد آزاد یک مبلغ نجومی معادل ۱۵ تریلیون دلار (هر تریلیون با عدد ۱۰<sup>۱۲</sup> خوانده می‌شود) به مصرف معاملات قماری (Drivatives) با اصطلاح لرد کینز معاملات کازینویی) می‌رسد که بر بیم و هراس یک صنعتی افزوده است. این مبلغ تقریباً برابر است با ارزش ناخالص محصولات G.N.P. هفت کشور بزرگ صنعتی. خوبست بدانیم که در سال ۱۹۲۹، یعنی هنگام وقوع بحران بزرگ ارزش ناخالص مذکور فقط در آمریکا ۲۰۰ میلیارد دلار (به قیمت دلار در سال ۱۹۵۸) بود. این بحران چنان آشفتنگی و اختلالی در اساس کاپیتالیسم بوجود آورد که تا مقارن با جنگ

جهانی دوم هیچ راه علاجی برایش پیدا نشد. حال باید به درجه تشویش و نگرانی گردانندگان اقتصاد آزاد از وقوع یک بحران بزرگ دیگر که گاهگاه از آنهام یاد می‌کنند پی‌برد: بحرانی که فراگیری و شدت و عواقبش بس حیرت‌انگیز خواهد بود. حاکمیت فایده و مطلقه اقتصادگوشش باین حرفها بدهکار نیست و تا نور گرم است می‌چسباند.

تشدید رقابتهای عظیم و طاقت‌فرسا به پشتیبانی تکنولوژی، پیشتاز و جلودار مکانیسم بازار است.

### طلوع دوره‌های جدید در تاریخ

ایسن پیشتازی و اشتباهی سیری‌ناپذیر نه تنها جوامع بشری را ملعبه خواستها و سیاستهای مخرب خود کرده بلکه طبیعت و محیط زیست را که خاستگاه حیات و همان ابزار پیشرفت بشری است نیز لگدکوب حرص و آز بسی‌پایان کور پوراسیونها [شرکتهای تولیدی غول‌آسا] نموده است. درین میان از تأثیر عوارض ناخوشایند هرج و مرج اقتصادی بر عرصه محصولات ذهنی بشری یعنی هنر و ادبیات و موسیقی نباید غافل ماند. این عرصه هم چوب سخت ناسازواریهای کاپیتالیسم را می‌خورد. موج‌های ناموزون تازه‌ای در قالب بااصطلاح مکاتبی چون

سورالیسم و پست مدرنیسم به حرکت درآمده‌اند که از بیخ منکر اصول مسلم علم الجمال یعنی زیبایی و واقع و حقیقت‌جویی در ادبیات و موسیقی و نقاشی و سایر شئون هنری شده‌اند. این بااصطلاح مکاتب که بیخ زیبا و زیبایی را می‌خشکانند مظهر ضعف و ناتوانی اقتصاد آزاد در اداره درست جامعه بشر است. اینها در روی یک سکه‌اند. آنچه هنوز ذوق و استعداد هنری را به معنای اخص کلمه در اذهان مردم زنده نگهداشته و باعث لذت خاطر می‌گردد همان میراث هنر کلاسیک است که آن را هم رفته رفته غبار فراموشی فرا می‌گیرد. برغم همه این ناسازواریها جامعه تکامل می‌یابد و بسیر خود ادامه می‌دهد. آنچه در باب لزوم سازواریهای اجتماعی و از جمله اقتصاد گفتیم جسته و گریخته در قالب مفاهیم تازه از

زبان بعضی محققان غربی نیز جاری می‌شود که جای تأمل و حوصله‌ای شایسته دارد. بدون آنکه وارد جزئیات شویم همه آنها خیر از تحولی در آینده می‌دهند. ساختن مفاهیمی چون: دوران پائستگی اقتصاد- پیشرفت هوشمندانه و نه رشد ابلهانه- قناعت بکفاف- ارزش‌های انسانی و نه ارزش‌های پولی- پیشرفت هماهنگ و هدایت شده دموکراتیک (مذکور در نامه دانشمندان آمریکایی خطاب به رئیس جمهور جانسون)- ارتباط جامع و ارگانیک بین کل اقتصاد و محیط زیست (مذکور در اعلامیه کنفرانس ریو) و امثال آنها را باید مبشر تغییری در آینده دانست. این تعبیر مفاهیم در گذشته هم مصداق داشته است.

فلاسفه و دانشمندان قرون شانزدهم و هفدهم و هیجدهم مفاهیمی را درباره خورشید مرکزی و مقام علم در کشف مجهولات طبیعی و اجتماعی و آزادی و حقوق مدنی و غیره مطرح کردند که همگی خیر از طلوع دوره جدیدی در تاریخ بشری می‌داد. بر همین مبنا نیز می‌توان پذیرفت که دول ممالک صنعتی و حامیان وضع موجود سرانجام ناچار شوند دست از اصول متعارفه و موضوعه خود بردارند و راه را از برای تعاون و سازگاری اقتصاد با سایر اعضای ساختاری جامعه هموار سازند. بشر شاید بیش از طاقت و

## آغاز سومین سال موفقیت‌آمیز

### تحصیلی در

# خور ایمان

(راهنمایی غیرانتفاعی دخترانه)

✓قبولی ۱۰۰٪ دانش آموزان

✓صعود همه دانش آموزان ضعیف و

متوسط به سطح ممتاز

✓احراز رتبه در مسابقات علمی منطقه و

المپیاد هدایت تحصیلی

✓عدم مشاهده حتی یک مورد ناهنجاری

روحي و اخلاقي در بين دانش آموزان

خیابان ستارخان - پشت برق آستوم - خیابان

سازمان آب - روبروی مدرسه جهانی نسب -

خیابان اروند - قطعه ۲۴۹۸ نور ایمان

تلفن: ۸۲۰۸۲۸۵

تحملش خوب ناسازگاریهای ساختمانی جامعه را خورده باشد ولی این فقره بدان معنی نیست که چشم از آینده برگرفته باشد. حصول حقانیت بشری بداشتن زندگانی آسوده و فارغ از بیم و هراس، ضرورت و غایت تکامل بشری است و این کمال مطلوب یا سعادت مسعود به قطع و یقین با تحولات اجتنابناپذیر ساختاری و سازمانی جامعه از قوه به فعل خواهد رسید. درین موضوع حاجت به تفصیل ندارد که قصد جامعه مشترک اروپا به تشکیل بازار و پول واحد قرین توفیق نتواند شد. بازار و پول واحد برغم زمینه‌سازیهائی که کرده‌اند یک کل ارگانیک را متبادر بذهن می‌کند. اعضای این بازار علاوه بر آنکه هر یک به ناسازگاریهای مخصوص خود دچار است از لحاظ فرهنگی هم تجانس سیستمی ندارند. با این ترتیب امکان ساختن یک کل ارگانیک از اجزاء نامتجانس و ناسازگار مقدور بنظر نمی‌رسد.

اینک در پایان این سطور تأکید و اشاره مهمی را در باب آزادی لازم می‌شماریم. یادآور شدیم که آزادی از جمله ابزار و مفاهیم سازمانی یا حیاتی جامعه می‌باشد و سازگاری ساختاری موقوف بوجود آزادی است. تأکید کردیم که با اعمال زور و سلیقه نمی‌توان مدل ترکیبی معتبری از جامعه ساخت که هم اجزایش اصیل و مقید پیشرفت باشند و هم ارتباطات بین آنها سازوار. آزادی سیستمی مورد بحث ابدأ خصوصیات ایده‌نولوژیکی یا طبقاتی ندارد و کم و کیف آنها به کمال مطلوب سازگاریها باز بسته است که همان اخلاق و به تعبیری سعادت موهود می‌باشد. درین موضوع بیجاست که بداییم که شیخ اجل به موهبت ذهن جؤال و سعه اندیشه خویش ششصد سالی قبل از اگوست کنت فرانسوی به راز سازمانی و سیستمیک جامعه پی می‌برد و با نکته‌سنجی اهجازمانندی در دو بیت بسیار معروف خود افاده معنی می‌فرماید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی ببرد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

«اعضای یکدیگر» نمایشی و تعبیری درست از ارتباطات ساختاری و جامع کل اجتماعی است و عارضه درد و بی‌قراری اعضا، نمودی اجتنابناپذیر از ناسازگاری جامعه است که از بروز اصطکاک و اعمال زور و سلیقه‌ها ناشی می‌گردد. جای سخن بسیار است که مجال گفتن نیست. اما توماس مان Thomas mann (۱۸۷۵ - ۱۹۵۳) نویسنده نامدار رمانها و نمایشنامه‌ها و مقالات ادبی ضمن یکی از مکاتبات خود بدون اینکه به ساخت سیستمی جامعه نظری داشته باشد در باب آزادی مطلب مهمی را عنوان می‌کند که با مفهوم سازمانی آزادی موافقت دارد. او هم معتقد است که آزادی را نباید در چهار چوب قواعد حکومتی و ایده‌نولوژیکی محدود ساخت و بال و پرش را چید. این قطعه او را از کتابی که آقای جمالزاده

با عنوان «آزادی و حیثیت انسانی» تألیف و ترجمه کرده است ذیلاً می‌آوریم.

«کسانی که مدعی هستند لیبرالیسم و آزادی یکی است و چنان به هم پیوستگی و پیوند دارند که استقرار و انحلال آنها یکدیگر بسته است. در حقیقت مبلغ عقاید فریبنده فاشیست‌ها می‌باشند. این ادعا هم مانند بسیاری از ادعاهای فاشیستی ادعایی است بس خطرناک و زبان‌آمیز و ما نباید هرگز چنین نظر و عقیده‌ای را بپذیریم و بگذاریم بر ما غلبه کند. لیبرالیسم چه از لحاظ معنویات و چه در زمینه اقتصاد انعکاس حیاتی دوره مخصوصی است و می‌توان گفت که در هر عصر و زمانی آنچه قد نمای عهد و دوره همان عصر و زمان است و چنانکه می‌دانید زمان پیوسته در تغییر و تبدیل است. اما آزادی، آزادی اندیشه معنایی است جاودان و لا یتغیر که با مرور زمان پیری نمی‌شناسد و با تغییرات دوران از میان نمی‌رود. هر کس مدعی باشد که آزادی نیز با عوارض و ظواهر لیبرالیسم از میان می‌رود دوست و هوادار آزادی بشمار نمی‌آید و کسی که دارای چنین فکر و عقیده‌ای باشد نه تنها خدمتی به آزادی نکرده بلکه زبان بسیار بدان وارد می‌سازد و خواسته یا ناخواسته باز یچه دشمنان آزادی گردیده است...» در پایان مقال بدلیل اهمیت و مقامی که آزادی اجتماعی دارد سخن ما بدرازا کشید و صفش هم ناتمام ماند.

بگذارید مطلبی را از هربرت اسپنسر Herbert Spencer (۱۸۲۰ - ۱۹۰۳) و ایرادی را که درین باب مؤلف کتاب تاریخ فلسفه (کتاب توسط مرحوم عباس زریاب خوبی ترجمه شده است) بر او گرفته نقل کنم و نادرستی ایراد را باز نمایم و به بحث خاتمه دهم. اسپنسر به دنبال آگوست کنت معتقد است اجتماع قوانینی علمی دارد که باید آنها را شناخت و مراعات کرد. وی درین میان به وجوه شباهت جامعه با بدن اشاره می‌کند. او ابتدا به درستی می‌گوید «البته پیش از آنکه جامعه‌شناسی را بتوان علم گفت هزار مانع وجود دارد که باید از میان برداشت... توهّمات فراوان فردی و تربیتی و اقتصادی و سیاسی و ملی موانع این علم جدید است... سپس با تمثّل به انضباط ارگانیکی می‌گوید «انضباط اجتماعی دائمی، طبیعت مردم را به چنان قالبی درخواهد آورد که عواطف لذت‌بخش بخودی خود در راه منافع عمومی بکار خواهد افتاد، حسن تکلیف که انعکاس دورانه‌ای اجبار اجتماعیت از میان خواهد رفت اعمال نوعدوستی از راه استعمال آن به نفع اجتماعی غریزی خواهد شد و مانند هر عمل غریزی دیگر بدون اجبار و با مسرت و شادی اجرا خواهد گردید. تطوّر طبیعی اجتماع بشری ما را همواره بحکومت کامل نزدیکتر می‌کند». ویل دورانت مؤلف «تاریخ تمدن» در انتقاد این نظر اسپنسر می‌گوید: «اگر منطق اسپنسر از احساساتش قوی‌تر می‌شد، تشبیهی جسامه به موجود زنده او را به سوسیالیزم رهبری می‌کرد، زیرا سوسیالیزم دولتی

خیلی بیشتر از یک دولت بی‌مداخله در امور اقتصادی از اصل تجمع و تنوع پیروی می‌کند... برای حل این مسأله استدلال می‌کرد که تنوع مستلزم آزادی اجزاء است و براساس چنین آزادی دولتی لازم است که مداخلاتش در امور اقتصادی به حداقل تنزل یابد ولی این ملاحظه با آنچه خود او از «تنوع متصل الاجزاء» گفته است، منافات دارد. در جسم انسانی در نتیجه تجمع و تحول، اعضاء آزادی کمتری دارند...»

حال گوئیم اسپنسر بدون آنکه به تحقیق سیستمی جامعه پرداخته باشد، ساختار جامعه را با ساختار ارگانیک بدن تشبیه و بدن مکانیزم «تمرکز و تنوع» اطلاق کرده است. با اعتقاد ما حتی بدون توجه بر چنان مطالعه‌ای، تشبیه و نه تجنیس جامعه با ارگانیک قیاس نادرستی نیست. ما در خلال این سطور یادآور شدیم که دقت و نظم ساختاری در جامعه همانند دقت و نظم ساختاری در بدن نیست. مهمترین و کوچکترین جزء در بدن سلول ناهوشمند است و در جامعه انسان هوشمند. ساختار هر سیستم با سازمان و هیأت آن سیستم مستقیماً مربوط است. با این همه روانیست که به گفته مؤلف کتاب چون «روش اسپنسر بیشتر بر اصول قیاس و حرکت از کلیات بوده است و با هدف بیکن و روش علمی فعلی خیلی اختلاف دارد» قیاس را به کلی مردود و بی‌اعتبار کرد. دانشمندان ابتداءً از راه قیاس به اساس تکامل و انتخاب طبیعی پی بردند و سپس باستقراء علمی پرداختند. قیاس درست مکمل استقراء است. از جهت سلامت جامعه مسأله عمده عبارتست از لزوم انکارناپذیر و لایندیده سازگاری ساختاری جامعه و سازگاری جزء با کل. این فقره نه سوسیالیزم دولتی است و نه کاپیتالیسم. این نظامی است فارغ از تناقض و برتر از آن دو نظام که جامعه بشری بسوی سیر می‌کند و بدعوای جدل‌آمیز و مزمن پیروان اصالت فرد با اصالت جامعه که هیچ یک محمل علمی ندارد برای همیشه پایان می‌دهد.

هیچ منطقی و طبع سلیمی نمی‌پذیرد که لجام گسیختگی رقابت و تکنولوژی و افزایش بلاوقفه حجم بیکاری و گسترش فقر و ناداری و نابودی محیط زیست را آزادی یا تاوان آزادی بنامیم و بیقاعدگی و بی‌عدالتی را از مبانی حقوق بشر. این آزادی، آزادی ایده‌نولوژیکی و حافظ منافع کور پوراسیونهاست که در جاتیکه این منافع ایجاد نماید بر شدت و بسط ناسازگاریها می‌افزاید. آنچه را که آگوست کنت و اسپنسر در قالب ملاحظات و دانش زمان خود از آن دفاع می‌کنند. بزبانی همان سازگار کردن ارتباطات ساختاری در هیأت و مکانیسم جامعه بشری و تقویت وجوه علمی جامعه شناسی است. چنان سازگاری یا اخلاق بدون وجود آزادی به عنوان لازمه حیات جامعه امکان‌پذیر نیست. خواه ناخواه دنیای آینده از آن سازگاریهای ملی و اتحاد سازگار بین‌المللی است. غروب آفتاب سپیده دم را وعده می‌دهد.